

پرستوهای مرد در
میان ایرانیان و
رسانه های همگانی
نفوذ کرده اند

بیداری

ماهنامه‌ی شماره‌ی ۱۱۰ کانون خردمداری ایرانیان
سال نوزدهم، مهرماه ۲۵۷۸ ایرانی - ۱۳۹۸ عربی

پرستوهای ارسالی
جمهوری اسلامی
به خارج فقط
از زن‌ها نیستند

این نامه برای همه رسانه ها فرستاده شد

جایی که خرد دفن گردیده به دنبال کدام طلوع امید نشسته‌اید؟

خانم‌ها و آقایان

امیر طاهری، صدرالدین الهی، عباس میلانی، ماشاءالله آجودانی، عبدالکریم لاهیجی، باقر پرهام، حسین سرفراز، علیرضامبیدی، رضا تقی زاده، الهه بقراط، مجید محمدی، اسمعیل نوری علا، شکوه میرزادگی، پرویز دستمالچی، محمد امینی، علی میرفطروس، عباس پهلوان، کورش زعیم، محمد ارسی، پرویز قاضی سعید، نزهت فرنودی، مرتضا محیط، پری اباصلتی، تقی مختار، کاظم علمداری، علی‌رضا نوریزاده، هادی خرسندی، محمود کویر، مهدی خلجی، امیر شجره و شهرام همایون و همه ایرانیانی که خود را روشنفکر می‌دانید و در کارهای فرهنگی و رسانه‌ای هستید.

شما چهل سال است در غربت، رسانه‌های ایرانی را به اختیار خود گرفته و مردم را با قلم و زبان شیرین خود سرگرم و راهنمایی کرده‌اید، دراصل رهبری فکری این جامعه را در دست داشته‌اید بدون اینکه کوچک‌ترین پیشرفتی در بینش و اندیشه‌های متحجر و خرافی ملت ما پدید آورده باشید. تا جایی که زنان ما هم در خیابانها به سینه کوبی و زنجیرزنی افتاده‌اند

مانده در رویه ی ۱۰

اسماعیل وفا یغمایی

چرا کسروی با حافظ و خیام چالش می‌کند

در ابتدا باید بگویم من از این پس تاریخ جعلی اسلامی را بکار نمی‌برم، امسال سال ۲۵۷۸ ایرانی است تاریخی که ما باید از آن به‌عنوان هویت ملی دفاع کنیم.
من تاکید می‌کنم من خود از این ببعد تاریخ قبلی را بکار نمی‌برم برای اینکه ما یک هویت و یک فرهنگی داریم مانده در رویه ی ۴

دکتر محمد علی مهر آسا

عاشورای حسین و رفتار بهیمه‌ای شیعیان متعصب!!

تا سال ۶۱ هجری دهم ماه قمری محرم هیچ نام و نشانی نداشت و روزی بود همچون دیگر روزها و کسی برایش ارج و قربی قائل نبود. دست بر قضا دشمنی و کینه‌ی دو قوم عرب بنی‌امیه و بنی‌هاشم که پیشینه‌ای دیرین داشت؛ و در حدود بیست سال پیش از این تاریخ طغیانش آغازید و معاویه و علی

عاشورای حسین و رفتار بهیمة‌ای شیعیان متعصب!!

رو به روی هم ایستاده بودند تا کدام یک پیش برند و برنده میدان شوند.

بنی‌امیه قومی فهمیده‌تر و با ذکاوت‌تر از قریشیان بودند و دریافته بودند که ادعای محمد به‌عنوان پیامبر الله، برای تولید بنیاد سلطنت در نجد و حجاز است، و گرنه اگر الله‌ی وجود دارد چرا خود را نشان نمی‌دهد و علامتی نمی‌فرستد که همگان بفهمند.

محمد فردی است جاهطلب که می‌خواهد پادشاه شود و تلاشش در راه رسیدن به این عظمت است و این را مردم همشهری‌اش می‌دانند. از این روی نخست تا توانستند او را آزار دادند تا کاری از پیش نبرد و همین‌گونه شد و ۱۲ سال در مکه با آن همه تلاش، آب در هاون کوبید. تا سرانجام با نصایح عمر به یثرب سفرکرد و اهالی شهر یثرب که با مردم مکه مدت‌ها در کینه و دشمنی بودند مقدمش را گرمی داشتند و او را دستی‌دستی پیامبر الله موهوم کردند که در واقع مقام سلطانی و پادشاهی بود البته در لوای افکار آسمانی. همین سبب شد که در مدینه مقام خویش را محکم کرده و سلسله پادشاهی عربستان را درست کند.

اما قوم بنی‌امیه که از هر لحاظ از قریش برتر بودند، با ریاست محمد فهمیدند موضوع سلطنت است و همواره چشم به آن مکان بالا داشتند و چنان‌جا و مقامی را شایسته خود می‌دیدند. ولی به‌خاطر احترام دو خلیفه‌ی نخست، ابوبکر و عمر که خلیفه بودند، از سوی بنی‌امیه واکنشی بروز نکرد و طغیانی سرنگرفت و به احترام این دو که در نزد اعراب بسیار مقرب و معزز بودند، از بنی‌امیه عداوتی برنخواست. عثمان چون از همین قبیله‌ی بنی‌امیه بود مورد بیعت قرار گرفت و بدین جهت براحتهی خلافت او را پذیرفتند.

اما آنان یعنی قوم بنی‌امیه علی را لایق چنین کاری نمی‌دانستند و در مقابل معاویه را از نظر فهم و درایت برتر از علی می‌دانستند - که البته چنین هم بود - به همین علت قوم بنی‌امیه حاضر شدند به علی بیعت کنند و خلافت او را پذیرفتند از همان ابتدای خلافت علی، معاویه رقیب او شد و خود را برای خلافت که صورت پادشاهی به‌خود گرفته بود، شایسته‌تر از علی می‌دانست. زیرا علی چنان مالی نبود که شیعیان از فهم و درایتش سالهاست غلو کرده و تعریف‌ها می‌کنند. چهار سال خلافتش نشان داد که نه سیاستمدار لایقی است و نه مردمدار و انسان دوستی به‌تام. و از ذکاوت چندانی نیز برخوردار نبود و به‌آسانی فریب می‌خورد. تنها صفتش نیروی بازو در شمشیرزنی و گشتار مردم بی‌گناه و گناهکار بود!

البته مردم پس از عثمان که از بنی‌امیه بود، به هر دلیل به‌علی ابن ابوطالب بیعت کردند و او را به خلافت که مدتها بود توسط عمر به لقب «امیرالمؤمنین» که همان پادشاه است تغییر نام یافته بود برگزیدند. ولی پسران علی را به هیچ وجه پذیرا نشدند و حسن با پولی فراوان مقام را فروخت و حسین نیز در جنگ با یزید در روز عاشورا کشته شد.

اکنون با گذشت یک سال قمری باز ماه محرم و ایام تاسوعا عاشورا رسید تا شیعیان متعصب و نابخرد ماهیت و حماقت خود را برای مرگ کسی که ۱۳۴۰ سال پیش کشته شده است - آن هم در جنگ رسمی و نه به‌گونه‌ی بی‌گناه - همچنان مانند سیزده قرن گذشته نشان دهند، و دیگر مردمان جهان را به سفاهت و بلاهت خویش بیش از پیش آگاه کرده‌اند انگشت‌نمای خاص و عام شوند. برای مردمان خرد پیشه و خردگرا هنوز و همچنان معلوم نیست این مردم چه هنگام می‌خواهند با سفاهتشان وداع گویند و در ردیف و زمره آدم‌های متمدن و فهیم جهان قرار گیرند. تا چه زمانی می‌خواهند هر سال این نمایش سفاهت و بلاهت را تکرار کنند؟ مگر محمد که پیامبر حسین و علی نیز بود خود نمرود و دهن نشد؟ مگر علی کشته نشد؟ بی‌شک حسین نیز اگر در ۵۶ سالگی توسط شمر کشته نمی‌شد حد اکثر ۱۵ سال بعد به‌نوعی ناخوشی قالب تهی می‌کرد و به دنیای مُردگان می‌پیوست. پس شیعیان تا کی می‌خواهند ملت عزادار مُرده ۱۴ قرنه باشند و ایرانیان و شیعیان جهان را مردمی سفیه و ابله و نابخرد و حتا شبه دیوانه به مردمان دنیا نشان دهند؟

به‌دید من و به‌نظر تمام کسانی که از تمدن و انسانیت بهره‌ای کامل گرفته‌اند و خوی حیوانی و حتا توحش را در جوامع انسانی نکوهیده و مورد تنفر قرار داده‌اند؛ مراسم عاشورای شیعیان نه تنها در ایران بل در تمام جهان اسلام کاری ناپسند، بهیمی و دور از خرد و شعور انسانی است.

در سال ۶۱ هجری قمری دو نفر عرب که با هم قوم و خویشی نیز داشته‌اند، برای رسیدن به قدرت و نشستن بر آریکه خلافت اسلامی در برابر هم قرار گرفته و برای کسب قدرت به جدال برخاسته‌اند. چون هیچ یک دیگری را قبول نداشته است و خود را محق می‌دانسته است، لاجرم کار به جنگ و شمشیرکشی کشیده است. یزید از سوی پدرش معاویه که علی را از خلافت خلع کرد و او را به کشتن داد، به جانشینی یعنی خلافت که آن زمان همان سلطنت امروز بود، تعیین و برگزیده شد. این جانشینی البته خلاف رویه انتخاب خلیفه در آن زمان بود زیرا خلیفه را با بیعت که نوعی انتخابات بود تعیین می‌کردند و معاویه گرچه به هر حیل و تزویری که بود برای خود از مردم بیعت گرفت و علی را به کشتن داد، اما رسم معمول را نیز زیر پا

دکتر احمد ایرانی

کارنامه‌ی نتگین عمامه داران (۴)

روحانیان در نقش سرمایه‌داران

یکی از کنسول‌های بریتانیا در اصفهان نوشته است که «آقاجفی» مجتهد طراز اول اصفهان قصد داشت بانکی تأسیس کند و بانرخ ۱۸ در صد به مردم پول قرض بدهد.

زنده‌یاد کسروی می‌نویسد در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم میلادی علمای بسیار مشهوری مانند «حاج ملا علی کنی» و «میرزا آقا جواد» به‌احتکار غله می‌پرداختند و این امر نشان می‌دهد که در بعضی اوقات جمع‌آوری پول و ثروت بر مذهب برتری داشته است.

مخالفت امیرکبیر با روحانیان

مبارزه برای دستیابی به قدرت سیاسی بین روحانیان و دولت در سالهای نخست سلطنت ناصرالدین شاه بسیار چشمگیر بود. زیرا در این زمان امیرکبیر صدراعظم نامدار تاریخ ایران تصمیم گرفت از نفوذ روحانیان در کارهای سیاسی جلوگیری و قدرت سیاسی دولت را تقویت کند.

اما با گشتن امیرکبیر و تغییر سیاست ناصرالدین شاه و دادن امتیازاتی به روحانیان دوباره رابطه‌ی بین دولت و مذهب بهبود یافت.

پادشاه ایران و نکیر و منکر

در نتیجه‌ی فشار روحانیان و هواداران بی‌سواد و ناآگاه آنان، فتحعلی شاه وارد جنگ با روسیه شد، اما از بزرگترین رهبر روحانیت «آقا سید محمد باقر بهبهانی» درخواست کرد، یک نوشته مبنی بر دستور او برای جنگ با روسیه به او بدهد تا هرگاه در شب اول قبر نکیر و منکر در باره‌ی سبب ورود در جنگ با روسیه از او پرسیدند نوشته‌ی رهبر روحانی را به آنان نشان بدهد!

شاهان صفوی: خرافاتیان بی‌سواد

زمانی که «ملا محمد اردبیلی» نامه‌ای به شاه طهماسب نوشت و در آن درخواست بخشایش گناهکاری را داشت، شاه طهماسب نه تنها از سرگناه مقصر گذشت بلکه وصیت کرد نامه‌ی ملا محمد اردبیلی را با وی دفن کنند. زیرا در آن نامه ملای اردبیلی وی را برادر خطاب کرده بود. پندار شاه این بود که در سرای باقی روح او با ملای اردبیلی محشور خواهد شد!

نهاد و مانند پادشاهان ایران و روم برای خویش جانشین تعیین کرد. آن هم پسر خویش را که مورد پذیرش اکثریت اعراب نبود. چنین اتفاقی سرانجام منجر به عداوت کامل بین پسر علی یعنی حسین، و پسر معاویه یعنی یزید، شد. این عداوت زمانی که یزید خلیفه نایب شده بود به جنگ بین طرفین انجامید و سبب حادثه‌ی کربلا در روز دهم محرم سال ۶۱ هجری شد.

اما پیروان مذهب ساختگی و بدیع شیعه از زمان پادشاهی عبدالدوله دیلمی تاکنون هر سال در این ماه دیوانه می‌شوند و چون مجانین به خودآزاری توسط سینه زنی و زنجیر کوبی و قه‌زنی روی می‌آوردند و حق حسین مظلوم را به‌جای پس گرفتن از خاندان یزید، از خویشتن خویش می‌گیرند. البته این کار جز حماقت و بلاهت عنوانی دیگر ندارد!!

اصولاً تمام آدم‌های باخرد می‌دانند که آزار جسمانی بر وجود آدمی، چه از سوی دیگران و چه از جانب خود آدمی کاری بسیار نکوهیده و در ردیف اعمال توحش و حیوانی است. سینه را با کف دست و یا مشت کوبیدن، و با زنجیر سی‌رشته‌ای بر پشت و بدن خویش کوفتن اگر نسبت به حیوانات نیز انجام شود، در کشورهای متمدن و متمدن‌خاطی را دستگیر و زندانی می‌کنند. این گونه اعمال از هیچ حیوانی نیز بروز نمی‌کند. مگر از جانب شیعیانی که سهم خود را از دین دیگر مسلمانان جدا کرده و برای دوازده نفر عرب که از علی ابن ابوطالب شروع شده و دو پسر او را همراه با نوادگان‌شان در بر می‌گیرد و به امام موهوم غایب ولی زنده ۱۲۵۰ ساله ختم می‌شود، بدن خویش را تا حد کوفتن قه بر فرق سر مورد آزار و جرح و زخم قراگر می‌دهند.

ما شلاق زدن دژخیمان دولتهای ستمگر را در زندان‌ها بر روی بدن متهمان کاری وحشیانه و برخلاف قانون و شعور آدمی توصیف می‌کنیم و برای چنین مجریانی واژه دژخیم به‌کار می‌گیریم که این چنین مردم آزارند و آدمیان را مورد اهانت، تحقیر، کتک و شکنجه قرار می‌دهند. اما برای کار ناپسند و لاشعور شیعیان تنها نظاره می‌کنیم و بر آن ایرادی نداریم. با وجودی که هر فرد با خردی می‌داند که خودآزاری کاری ابلهانه و دیوانه‌وار است.

اینجا پرسش ما این است که :

پس چگونه است که فردی بالغ و کامل - و البته نه عاقل و با شعور - تن خود را با دست‌های خویش چنین مورد شکنجه و جراحت هولناک قرار می‌دهد و سر خود را با قه می‌شکافد و ما همچنان به او آدمیزاد خطاب می‌کنیم.

نه این‌گونه افراد از احمق چند پله بالاتر و شایسته منصب بلاهتند.

هنگامی که نیکی می‌کنم حس شادمانی دارم و هنگامی که بدی

می‌کنم حس شرمساری. این تمام دین من است. شایان

اسماعیل وفا یغمایی

چرا کسروی با حافظ و خیام چالش می‌کند

مانده از رویه‌ی نخست

که باید از آن دفاع بکنیم. این بار اگر بخواهیم یک تغییر بشود باید تغییر فرهنگی و فلسفی و فکری بشود هرچند که بسیار سخت است باید این‌ها را بدون دشمنی کنار گذاشت. ما قبل از اینکه پیامبر از مکه به مدینه برود هزار و دویست سیصد سال تاریخ داشتیم تمدن داشتیم، فرهنگ داشتیم و شناسنامه تاریخی ما را کورش صادر کرد امیدوارم امسال سال خیزش فرهنگ ایرانی باشد با نهادهایی که می‌تواند ما را از کنار منجلاب یک مشت کرم‌های منبرنشین برهاند. برویم آشنا شویم با کسی که در این راه بسیار کوشید یعنی کسروی، کسروی یک دنیاست بدون اینکه بخواهیم او را به امامت برسانیم مردی بود که از طلبگی شروع کرد گام بگام بسوی حقیقت جلو رفت تا اینکه خونس را اسلام پنهان ریختند به دلیل اینکه با فرهنگ به جدال تاریکی و نکبت آخوندی رفت. کسروی مانند هم راهیان راه خرد نه مطلق بود و نه عاری از اشتباه، ولی ویژگی کسروی در آن بود که اشتباهاتش را گام به گام اصلاح کرد تا جایی که توانست، و اگر زنده میماند باز هم اصلاح می‌کرد او چیزی را که ایمان داشت بیان می‌کرد. او یک مورخ بود، یک زبان‌شناس بود، یک مبارز بود ولی به برخی از ستون‌های فرهنگی و اصلی ادب ایران مثل حافظ، مولانا، خیام و سعدی هم حمله می‌کرد حتی در مواردی به آنها دشنام می‌داد که در مجله‌های پرچم و پیمان ضیط شده است. پرسش این است که چرا این کار را می‌کرد؟ ما دوتا پاسخ داریم، یکی اینکه ما باید جهان کسروی را بشناسیم و بدانیم مجموعه جهان بینی (ایدئولوژی) کسروی را که در کتاب ورجاوند بنیاد و تحت تاثیر کاظم زاده ایرانشهر نوشته شده است.

ولی اینکه چرا او به حافظ و خیام و سعدی حمله می‌کند؟ کسروی چون در پی بازسازی فرهنگی ایران بود و مشکلات ایران را می‌دید و می‌شناخت به مبانی خرابات نشینی، بی‌خیالی، هیچ‌انگاری، خوش‌باشی و به می‌خواری حمله می‌کرد. زخمی که کسروی برگرد خود داشت، به خاطر آن زخم به این بزرگان حمله می‌کرد زخمی که ناشی از حمله اسلام به فرهنگ ما بود و جامعه ما را دچار سردرگمی و تناقض و بی‌خیالی کرده بود. باید دید این خرابات نشینی و بی‌خیالی و خوش‌باشی پیش از

اسلام هم بود؟ هیچ‌انگاری، نیهیلیزم، آنارشیسم فکری آیا بود یا نبود؟ که در دوران شاعران نام‌برده گسترش پیدا کرده بود. به نظر کسروی این شاعران باعث شده بودند تا مردم در پی خردگرایی نباشند و کار جهان را به هیچ و پوچ بگیرند. شاعرانی مانند خیام جهان را به هیچ گرفته و بی‌آغاز و بی‌سرانجام‌اش می‌دانستند جهان به سامان و با حساب و کتاب می‌دید. و چون کسروی می‌خواست جامعه را به جلو ببرد آن همه ستایش از باده و باده‌خواری را بر نمی‌تافت و اینگونه شعرها را دوست نداشت. معلوم‌نشد که در طربخانه‌ی خاک - نقاش ازل بهره‌آراست مرا، او می‌گفت این اندیشه‌ها ملت ما را فلج می‌کند. کسروی باور داشت ستاره‌شناسی، فیزیک و شیمی و جغرافی و پزشکی و ریاضیات و تاریخ هر کدام در واقع برای نشان دادن یک رشته از نظر این جهان است. او می‌گفت این تنها خراباتی شوریده مغز خیره‌سراست که می‌سراید ای بی‌خبر این طاق مجسم هیچ است - این گنبد و محتوا و اقلم هیچ است. البته ما می‌دانیم که خیام خود یک فیلسوف و ریاضی‌دان و ستاره‌شناس بود اما هنگامی که او درون ذهنیت انتزاعی و تنهایی خود می‌شد اینگونه می‌اندیشید و می‌سرود. و کسروی که جامعه‌اش را خوب می‌شناخت این ذهنیت (دوگانه فکری) را قبول نمی‌کرد و با آنها می‌جنگید.

جای گفتگو نیست که خراباتیان یک دسته از گمراهان بی‌ارزش بودند و اندیشه‌های آنان سراپا غلط و زیان‌بخش بود. کسروی عقیده داشت، این جهان را خوار داشتن و از دیده‌ها انداختن و مردم را به سستی و مستی و بی‌غیرتی واداشتن ننگ است. البته من (وفا یغمایی) مولانا را دوست دارم اما زمانی که شهرهای ایران در زیر شمشیر ده‌ها هزار مغول بود و نیشابور را شخم می‌زدند مولانا در مجالس بزم خودش به ذهنیت فردی خویش مشغول بود و چیزی نمی‌گفت و کسروی با این کارها مخالف بود و او حق داشت چون ما تنها با آخوندها روبرو نیستیم با فرهنگی زندگی می‌کنیم که خود را فلج می‌کند و در اینجاست که باید از کسروی ستایش کرد. رضا به داده بده از جبین گره بگشا - که بر من و تو در اختیار نگشودند، یعنی فلج کردن اراده انسانی.

کوروش سلیمانی

چرا آب جمهوری اسلامی با مسلمانان سیاهپوست
در یک جوی نمی‌رود

هنگامی که کاسیوس کلی بوکسور معروف جهان در سال ۱۹۶۵ پس از شکست دادن سانی لیستون، قهرمان جهان شد تغییر مذهب خود را از مسیحیت به اسلام اعلام کرد و نام محمد علی را برای خود انتخاب نمود که غرور بسیاری در میان مسلمانان جهان به وجود آورد و در سفرهایش به کشورهای گوناگون اسلامی با استقبال بی سابقه‌ای روبرو می‌شد.

شکست محمد علی از جو فریزر مسیحی در سال ۱۹۷۱ باعث ناراحتی مسلمانان گردید و تعطیل شدن بازار تهران را به دنبال داشت.

اشتباه مسلمانان غیر آمریکایی آنجا بود که فکر می‌کردند مسلمانان سیاهپوست آمریکا مانند آنها همان اسلامی را پذیرفته‌اند که از چهارده قرن پیش در عربستان پا گرفت در حالی که چنین نبود مسلمانان آمریکا پیرو مذهب «امت اسلام» یا "Nation OF Islam" هستند و فکر می‌کنند الله فقط و فقط برای آزادی سیاه‌پوستان از بردگی پیامبری برای آنها فرستاده است و این موضوع خاتم الانبیاء محمد را نفی می‌کرد و جمهوری اسلامی و بسیاری از مسلمانهای دیگر جهان این موضوع را بر نمی‌تابیدند که محمد فقط برای نجات سیاهپوستان فرستاده شده است آنها هم مانند بهایی‌ها شخصی به نام «جی دبلیو نوآد» مژده ظهور پیامبری بنام «الیجاه محمد» را داد که رسالت او آزادی سیاهپوستان آمریکا از بردگی، همانند موسا رهاننده یهودی‌ها بود.

جالب است که نوید دهنده و پیامبر جدید سیاهپوستان خود نه مسلمان بود و نه عرب، نه قرانی بدست گرفت و نه مسجدی ساخت و حتا نام‌های عربی به روی فرزندان خود هم نگذاشت و لباس عربی و آخوندی هم به تن نکرد.

جی دبلیو نواد پیامبر سیاهپوستان یک مرد هندی بود که سیاهپوستان را به شناخت پیشینه آفریقایی شان و افتخار به آن ترغیب می‌کرد و نام هندی خود را که «الیجاه رابرت پولی» بود از ایالت جورجیا نام خود را به «الیجاه محمد» تغییر و ادعای رهبری "Nation of Islam" را کرد تاملتاً حقوق مستضعفان را از مستکبران بگیرد.

ولی پس از چندی خودش به مستکبر بزرگی تبدیل شد و در ناز و نعمت و پولی فراوان غرق شد و علاوه بر داشتن چند فرزند

از زن‌های متعدد خود هشت فرزند هم از شش تن از منشی‌های جوانش تقدیم جامعه آمریکا و سیاهپوستان کرد! اتفاقاً نخستین کسی که به رفتار پیامبرگونه او اعتراض کرد یکی از فرزندان بنام «والاس محمد» بود که یکی از اطرافیان پدرش را که در گسترش این فرقه جدید سهم بسزایی داشت بنام «مالکم ایکس» از کارهای پدرش آگاه کرد و «مالکم ایکس جوان» که بسیار ناراحت و پشیمان از همکاری با «الیجاه محمد» شده بود بر علیه پیامبرش دست به افشاگری زد اما طرفداران افراطی رهبر در سال ۱۹۶۵ مالکم ایکس را در محله هارلم نیویورک ترور کردند و گشتند. و بسیاری از آمریکایی‌ها اعم از سیاهپوست و سفید پوست رهبر امروز امت اسلام بنام «لوئیس فراخوان» ۸۷ ساله را در قتل «مالکم ایکس جوان» بی‌گناه نمی‌دانند. اگرچه خود لوئیس فراخوان هم با کشورهای تندروی اسلامی مانند لیبی زمان قزافی و جمهوری اسلامی رابطه دارد اما آخوندهای جمهوری اسلامی ایران به او زیاد نزدیک نمی‌شوند، حتا بار آخری که او به ایران رفت بالاترین مقامی که او را پذیرفت سردار هیچ‌کاره جمهوری اسلامی پاسدار رضایی بود، اینک مسلمان‌های جهان که سابقه مسلمانان سیاهپوست آمریکا را دریافته‌اند شور و هیجان نزدیکی به آنها را مانند گذشته ندارند و آنها را چندان از خود نمی‌دانند.

یک رادیو و یک مجله هفتگی ایرانی با گرفتن کمی پول گناه خواننده‌ای را که سر پیری و داشتن نوه با یک زن مامور جمهوری اسلامی (پرستو) همبستر شده بود و گندش درآمد پاک کردند و مثل روز اولش (باکره) او را تحویل ایرانیان هندووست لس آنجلسی دادند!

کتابی که خواننده نمی‌شود می‌میرد. چند کتاب را شما در زندگی خود کشته‌اید؟

اگر ادیان آموزش صلح می‌دهند، چرا در بین خود به صلح نمی‌رسند؟
امید امیدوار

پیام مادی اسلام ریشه در گدایی قبرستان‌ها و مفت خوری دارد پیام معنوی اسلام آموزش و تحویل دروغ و دغل است به انسان‌های ناآگاه.

دکتر حسام نوذری

پرویز مینویی

ادیان ابراهیمی یک عذرخواهی

ریزگردها

به فراغنه مصر بدهکارند

چرا مصری‌ها مومیایی می‌کردند؟ مصر باستان را ما باید دوباره بشناسیم، مومیایی کردن روی خرافات ساخته نشده، ادیان ابراهیمی یک عذرخواهی به فراغنه مصر بدهکارند. ما تاریخ مصر باستان را تحریف کردیم، یک جایی باید جلوی این ادیان ایستاد.

مومیایی کردن روی یک فرهنگ ثروتمند سوار شده فرهنگی که اگر به موزیک آن گوش کنید متعلق به چهار هزار سال پیش است اگر شما به هنر آن نقاشی، مُد، میک‌آپ، حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق حیوانات نگاه بکنید آن وقت فلسفه مومیایی کردن را در می‌یابید، مصر باستان شاید تنها تمدنی است در حالی که عاشق زندگی است اما از مرگ هراسی ندارد، آنها خودشان را آماده دنیای پس از مرگ می‌کنند و به همین دلیل مومیایی می‌کنند همه ما به فراغنه مصر بدهکار هستیم، فراغنه مصرنه تنها به مصر باستان خدمت کردند به ما و به علم و به گسترش علم خدمت کردند ما هفت فرعون زن در مصر باستان می‌بینیم، برجسته‌ترین آنها «هیچید سود» است زنی که در زمان او ما آموزش مجانی را برای دانش آموزان می‌بینیم، پیشرفت علم معماری، علم پزشکی را در زمان این زن‌های فراغنه می‌بینیم، «مریتا» را داریم که وزیر زنان است، «سیس هد» وزیر بهداشت و «هسیرا» بالای چهار هزار و هفتصد سال پیش را داریم، «ان ووتف» را داریم که همه این‌ها زن بوده‌اند، خوشبختانه مومیایی همه این‌ها دست نخورده باقی مانده است.

هیچ فرعونی در مصر ادعای خدایی نکرده است، برخلاف نظر ادیان ابراهیمی، شما یک فرعون را پیدا کنید که گفته باشد من خدا هستم. مراسم مومیایی کردن هر شخصیتی ۷۰ روز طول می‌کشید با تشریفات بسیار با شکوه، شستن پیکر با شراب و عطر، زایل کردن موی بدن، خارج کردن روده و مغز، ولی پس از پاک کردن درون بدن قلب را به سرجایش برمی‌گردانند که به یک فلسفه قدیمی مصر مربوط است.

مصری‌ها در آن زمان از رنگ‌های بنفش، نارنجی، زرد، قرمز به‌وفور استفاده می‌کردند. و ما در دوره رنسانس است که در اروپا رنگ‌های نارنجی و گوناگون را می‌بینیم، پیش از رنسانس در اروپا تمام رنگ‌ها سیاه و قهوه‌ای و کدر بوده‌اند.

اگر منزل ما در منطقه‌ای باشد که ریزگردهای درد سرفرین یا همان گرد و غبارهای بیش از اندازه در هوا معلق هستند، ما هرچه هم به گل‌ها آب بپاشیم تا تمیز شوند بلافاصله این ریزگردها دوباره بر آن‌ها می‌نشینند و آسیب می‌رسانند. این هوای آلوده حیاط منزل مان را کثیف کرده و اگر خودمان از اتاق خود بیرون برویم سر و صورت مان آلوده می‌شود، باورهای بد و غلط و اندیشه‌های آلوده هم بر دل و جان ما همین اثر را می‌گذارد باورهای آلوده‌ای مانند، «اگر قسمت باشد»، «هرچه پیش آید خوش آید»، «پایان شب سیه سپید است»، «یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور». همه این‌ها یعنی این که هیچ کاری لازم نیست انجام دهی، هیچ کوششی ببرد نمی‌خورد بنشین تا به موقعش کارها همه خودبخود درست می‌شود.

از ریزگردهای دیگر که زندگی ما را به آلودگی کشانده، «به امید خدا باش درست می‌شود»، «تا خدا چه بخواهد»، «دست علی به همراهت»، و سد‌ها ریزگرد آلوده دیگر که روزانه از مغز ما به زبان و زندگی ما جاری می‌شود و مانعی بزرگ می‌شود برای پیاختستن و سرسختانه کوشش کردن برای زندگی بهتر.

قابل توجه آقایان ساسان کمالی و مهدی آقازمانی

نوشته‌ای از دکتر ناصر انقطاع پژوهشگر تاریخ

ای ایرانی، آیا می‌دانی که در یکهزار و سیصد و اندی سال پیش چند تن از نیاکان تو در جنگ تبرستان کشته شده‌اند؟ آیا می‌دانی چند تن از آن‌ها به شمشیر «حسین» از پا درآمده‌اند و آیا می‌دانی که پس از نزدیک به یکهزار و سیصد سال تو داری برای کسی که نیاکان تو را کشته است توی سر و کول خود می‌کوبی و زنجیر به تن می‌زنی و گل به سر می‌مالی و قمه بر کله‌ات می‌کوبی؟
*تبرستان را امروز مازندران می‌نامیم.

به ایامی که مسلمانان از عرق خوری به قیمة خوری روی می‌آورند مُحَرَّم می‌گویند.
آریا باقری

برگردان از محمد خوارزمی

پرستش در اسلام

قرآن در مورد پرستش بسیار صریح تر از انجیل عمل می‌کند با دلایل ویژه خود. در سوره ۱۷ آیه ۷۹ بطور ضمنی رشوه دادن را مجاز می‌کند «اغلب اوقات نیایش کنید، بیش از آنچه از شما خواسته شده تا الله شما را به اوج بزرگی برساند» یعنی اگر با نیایش بیشتر خدا هم بیشتر پاسخ می‌دهد، کم نیایش کنید خدا هم کمتر پاداش می‌دهد!

یا آنجا که سوره‌هایی از قرآن پرستش را از ترتیب، دفعات، زمان های عبادت و حتا طرز ایستادن و تغییر به حالت های گوناگون را دستور می‌دهد. برای مثال سوره ۲ آیه های ۲۳۸-۲۳۹ می‌گوید، مراقب نماز میانه خود باشید! ثواب نماز میانه چرا باید بیشتر باشد؟ یا در همانجا می‌گوید وقتی در خطر بودید پیاده یا سواره نماز بخوانید وقتی خطر رفع شد خدا را آنطور که به شما تعلیم داده یاد کنید!

در قرآن و در هر چند سطر حتماً از شما می‌خواهد که خدا را پرستش کنید و با تمام کوشش‌هایی که در قرآن شده سر درگمی‌هایی از چگونگی پرستش وجود دارد و قرآن نتوانسته آن‌ها را حل کند، مثلاً سردرگمی‌های جغرافیایی، چون قرآن را کسانی نوشته بودند که تصور می‌کردند زمین مسطح است و آب و هوا و ساعت‌ها همه جا مانند هم‌اند. آنها فکر می‌کردند هم این که به مسلمین بگویی رو به قبله نماز بخوانید در همه جای دنیا همه به یک سو می‌ایستند در حالی که مسلمین آلاسکا به سوی شمال می‌ایستند که کوتاه‌ترین خط منحنی به سوی مکه است و در کشورهای دیگر برخی به سوی جنوب شرقی می‌ایستند و ... و برای جهت‌هایی مکه بحث‌های زیادی وقت عالمان دینی و مردم باید گرفته شود تا امروز هم مثلاً برای دیدن ماه همه با هم اختلاف نظر و جنگ و دعوا دارند. در حالیکه (اگر خدایی بود) او در مقام فرمانروایی همه کهکشان‌ها توجهی به این نکاتی که برخی اوقات به رفتارهای خشونت‌آمیز بین مردمان واقع می‌شود نداشت.

چگونه می‌شود مؤدبانه و دوستانه به مسلمانان گفت، باورهای شما سزاوار احترام نیست، بلکه شایسته به دور ریختن و دوری جستن از آنهاست؟ این کار به مراتب سخت‌تر از رفتن با خر به معراج است و دو نیمه کردن ماه با شمشیر!

رسانه‌های لس آنجلسی و سینه‌زنی در شهر

اگر یک دختر تنها در روز تاسوعا در لس آنجلس جلوی این جماعت نمی‌ایستاد و فیلمی از آنها نمی‌گرفت هیچکس از انجام این کار زشت اسلامی‌ها و آبروریزی یک ملت با خبر نمی‌شد چون حتا یک نفر از رسانه‌ها آنجا نبود تا فیلمی بگیرد، و آنها هم سال دیگر با خیال راحت تر یک دسته سینه‌زنی را به سه چهار دسته تبدیل می‌کردند که هنوز هم با داشتن چنین رسانه‌هایی بیغم، رفیق دزد و شریک قافله احتمالش هست که سال دیگر سر هر خیابانی حسینه و تکیه برپا شود و دسته‌های سینه‌زنی همه خیابانها را بگیرند. شرم‌آور است پیش‌کسوتانی مانند آقای ساسان کمالی از این کار زشت سفت و سخت پشتیبانی هم کرد و گفت «چطور شما (شما!!!) در نیویورک خیابانها را برای جشن نوروزی اشغال می‌کنید، اما این‌ها برای باور مذهبی خود نمی‌توانند.» و یکی در آن رادیو عرضه نداشت که به ایشان بگوید، جشن توروژی را نمی‌شود با خشونت بازی عاشورا مقایسه کرد، جشن توروژی برای سرفراز کردن ایرانیان است، زنجیرزنی و ایجاد وحشت در خردسالان و زنان غیر ایرانی برای خفیف کردن شماسنت چگونه یک ایرانی جرات پیدا کرده که چنین به ملیت و هویت خود پشت کند، او حتا خواست از نام محمد رضا شاه هم برای سخن بیمارگونه خود یاری بگیرد و گفت مگر پادشاه ایران خودش عاشورا به مسجد نمی‌رفت و گریه نمی‌کرد! آقای کمالی کار شاه یک کار سیاسی بود، او پادشاه یک کشور مسلمان و موظف به آن کارهای نمایشی بود، آقایان میبیدی و شهرام همایون و برنامه سازان ظاهراً روشنفکر رسانه‌های ایرانی، شما‌ها چرا بساط سینه‌زنی را می‌بینید و حرفی نمی‌زنید که تسلیت هم می‌گویید، مهدی آقازمانی همه کاره تلویزیون و رادیوها که ظرف دو روز پنج شش بار به عزاداران حسینی تسلیت گفت و آرزوی قبول طاعات آنها را کرد! او با یک برنامه منظم و حساب شده هر سال همین کارها را انجام می‌دهد و شب عاشورا در رادیو ۶۷۰ روضه حسین می‌خواند و از مظلومیت او ایثار عباس زیرکانه تعریف‌ها می‌کند. با داشتن شما رسانه‌ها که ظاهراً باید چشم و گوش مردم باشید هیچ امیدی به فردای ایران هم نمی‌توان داشت. ملت ایران باید بداند دشمن ایرانی در میان خودشان است نه در غیر ایرانی، نه در اسراییل و انگلستان و روسیه و آمریکا. از ماست که بر ماست.

عید قربان را به تمام حیوان دوستان جهان تعزیت گفته و به بنیادگذاران درنده خوی آن نفرین می‌فرستم.
عبدالواسع رحمانی

دعای جوشن کبیر

یک خُل بازی تمام عیار در شب احیا - شب آخر عاشورا
الغوث الغوث «فریاد فریاد». سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث
خلصنا من النار یارب.....

منزهی تو ای که نیست معبودی جز تو، فریاد، فریاد برهان ما را
از آتش ای پروردگار ای صاحب جلال، ای مهربانترین مهربان و
درود فرست بر محمد و آلش.....

تو را به حق نامت ای بخشنده، ای قدیم، ای دانا، ای بردبار، ای
فرزانه از آتش دوزخ به تو پناه می آورم که پناه دهنده‌ی بی
پناهایی، ای آقای آقایان، ای اجابت کننده‌ی دعاها، ای صاحب
هر نیکی، ای دهنده خواسته‌ها، ای شنونده صداها، ای دانای
اسرار پنهانی، ای بهترین حاکمان، ای بهترین ارث بران، ای
بهترین احساس کنندگان، تو را به حق نامت که مهر پیشه‌ای،
نعمت بخشی، پاداش دهنده‌ای، سلطانی، خوشنودی، اهل
بیانی، صاحب نعمتی.....

ای که هر چیزی در برابر تو ناچیز است، هر قدرتی برابر قدرت تو
تسلیم است، در برابر عزت تو ذلیل است.....

این دعای سراسر چاپلوسی و دروغ و تملق و فلان مالی پانزده
صفحه به درازا می‌کشد که تمام شب مردم را سرگرم این
چرندیات کند. آخر سر هم مسافتی به سرازیری سوگند دادن، تو
را به محمد و به علی و به حسین و به حسن تا به آخری به حق
حجت تو که مبدا ما را به آتش جهنمات بسوزانی و مردم هم در
هنگام خواندن این پوچ‌نامه با خُل بازی تمام اشک می‌ریزند و
قرآنی را بالای سر بی مغز خود نگه می‌دارند.

در حالی که الغوث الغوث یعنی فریاد و فریاد را باید بر سر
خداوندشان بزنند الغوث الغوث از دست تو که جهان را به دست
جانوران به جنگل تبدیل کردی، آرامش مردمان را با قرآن و
پیامبران نابود کردی. ای خالق خمینی و هیتلر، ای خالق
شیطان، ای خالق دروغ، ای خالق بدی‌ها و زشتی‌ها، ای خالق
توفان‌های ویران کننده، ای پنهان شده در نیست آباد از ترس
محرومان و بیگناهان در رنج، ای خالق سگ‌های خیابانی افتاده
به دست مسلمانان که هر روزه با کتک و سم خوری روبرو هستند،
ای خالق نوزادان بیمار و فلج و نابینا، ای بی‌لیاقت در تقسیم آب
و نان مخلوق و خشکسالی و سرما و گرمای بیموقع، ای فرستنده
خودخواهان به نام پیامبران، ای خالق سراسر مغلظه و ایراد،
دست از سر این کره کوچک بردار تا ما خودمان زندگی انسانی
بر آن حاکم کنیم، از دست تو الغوث الغوث الغوث. ای پروردگار
ساختگی به دست دیوانگان و شروران و دزدان و فریاد فریاد از
دست تو و پیروان تو.

بی بی مریم

بی بی مریم دختر سوارکار و تیرانداز ایل بختیاری بود که با
برادرش علیقلی خان سردار اسعد در حمله به تهران برای جنگیدن
با قزاق‌ها شرکت داشت و به سردار بی بی مریم نام آور شد.

او در خاطرات خود می‌نویسد، تمام بدبختی‌های ما زنان که از
جامعه عقب مانده‌ایم از خودمان می‌باشد، چرا که نه علم داریم و
نه حقوق خود را می‌شناسیم. اگر ما می‌دانستیم برای چه به دنیا
آمده‌ایم حتماً در اطراف حقوق خود جانفشانی‌ها می‌کردیم، ما
حالا فکر می‌کنیم فقط برای رفع شهوت مردان و برای اسارت و
کنیزی خلق شده‌ایم. ما می‌توانستیم برای حقوق انسانی خود
بجنگیم و به تمام عالم تظلم کنیم، اما ما زن‌های ایرانی ابداً از
عالم انسانیت و واقعیت خارجیم.

بی بی مریم که از فعالان زمان مشروطیت است در سال ۱۲۸۸
خورشیدی در جنگ آزادسازی اصفهان به همراه خواهرش بی بی
لیلی فرماندهی یک قشون سوار را به عهده داشت. او در سال
۱۳۱۶ در اصفهان درگذشت و وصیت کرده بود خانه‌اش را به
وزارت جنگ بدهند تا آنجا را مدرسه کنند. که بعداً خانه او
مدرسه گردید و نام آن مدرسه را رودابه گذاشتند.

سردار بی بی مریم در روزنامه خاطراتش نوشت، ای کسانی که
روزنامه مرا مطالعه می‌کنید اگر در عصر شما ایران وطن عزیزمان
به دانش و علم نورانی و مشعشع شد و قدم در راه آزادی گذاشتید
و در پناه علم و تمدن زندگی کردید از من بیچاره که یگانه آرزویم
تمدن ایران است یادی کنید، آیا ساعتی که من در قعر گور
خوابیده‌ام شما ایرانی‌های بدبخت آزادید؟ و با کمال سرفرازی
قدم بر میدارید؟

بیداری - بی بی مریم جان ما شرمنده تو هستیم، تو حق داشتی که
نگران باشی. شوربختانه ما به جای رسیدن به سرفرازی رسیدیم
به سرشکستگی و سرگشتگی و سنگسار! و بجای آزادی،
زندان‌های ایران را پُر کرده‌ایم و تک و توکی هم توانستند خود را
از مهلکه نجات بدهند و آواره دنیا شوند. هنوز سخن تو بر سر
جای خویش است. تمام بدبختی‌های ما زنان از خودمان است
که حقوق خود را نمی‌شناسیم، ما هم نمی‌دانیم برای چه به دنیا
آمده‌ایم، مردهای این کشور هم ما را چنین می‌خواهند، برای
رفع شهوت و کنیزی و نه بیشتر. بی بی جان شرمنده جانابزیهای
تو هستیم که ما به مشروطه برسیم و رسیدیم اما افسوس که نود
در سدهای روزگاری بدتر از روزگار شما داریم و غرق
ناآگاهی‌های خود دست و پا می‌زنیم. اسلام اندیشه ما را گشته
است. روانت شاد شیر زن دوران که همواره نگران ما و ایران
بودی.

هشدار

نقش خبیثانه آخوندها در کشاندن ایرانیان به جنگ

این چند سطر بسیار مهم و تاریخی و تأمل برانگیز از زبان عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه قاجار است که پرده بر می‌دارد از میل ذاتی آخوندها و دشمنی آنها با ایرانیان که همواره ایران را در جنگ و گرفتاری می‌خواهند تا روی آرامش نبیند.

عباس میرزا می‌نویسد، سیزده سال و یک ماه از پایان جنگ اول ایران و روسیه گذشته بود که جنگ دوم بین ما و روس‌ها شروع شد و من دیگر آن جوان نا آزموده نبودم که به راحتی وارد کشمکش شود... عامل جدیدی که بهانه‌ای برای جنگ باشد رُخ نداده بود و تنها بهانه زخم‌های باقیمانده از جنگ اولی بود که بین ما و روس‌ها رُخ داده بود و البته توطئه‌های اشراف قاجار برای مخالفت با من با یاری گرفتن از علما و روحانیون. بدین ترتیب غوغای جهاد با روس‌های کافر بالا گرفت و مراجع تقلید به سرکردگی آیت‌الله سید مجتهد برای واداشتن دولت برای آغاز جنگ هم از کربلا و نجف به تهران مهاجرت کردند!!

به ملاقات آقایان رفتم و سعی کردم مشکلات ورود به جنگی تازه را برایشان توضیح دهم. آیت‌الله محمد مجتهد در صدر اتاق نشسته بود و بی‌آنکه نگاهی به من کند در سکوت به سخنان من گوش می‌داد. عرض کردم آقایان البته می‌توانند فتوای جهاد صادر کنند ولی اجرای آن مشکل است. از یک مشت روستایی یا شهرنشین که برای جهاد راه بیفتند در برابر یک سپاه عظیم آموزش دیده و مسلح کاری ساخته نیست.

جنگ، جنگاور و سلاح کامل می‌خواهد، جیره و مواجب می‌خواهد، سرباز و پوشاک گرم و آذوقه، جنگ پول می‌خواهد. یکی از آقایان گفت چرا دولت پول ندارد، چه بر سر جواهرات نادری آمد!!

گفتم آن جواهرات در خزانه است و جواهر را به راحتی که نمی‌توان به پول تبدیل کرد، اگر بخواهیم آنها را یکجا بفروشیم از ما نمی‌خرند و اگر یک‌یک بفروشیم عایدات آن در برابر مخارج سنگینی جنگ هیچ است.

تصور آقایان از جنگ غزوات «بدر» و «أحد» است ولی زمانه عوض شده و در جنگ قبلی به قدر کافی مردان ما به خاک افتادند، چرا باز بخواهیم خلق‌اله را به کشتن بدهیم در اینجا آیت‌الله مجتهد که گویی از سخنان من حوصله‌اش سررفته بود سرش را بلند کرد و با صدای لرزان و چهره‌ای عبوس گفت. حصرت والا بدانند که ما به اینجا نیامدیم تا با این حرف‌ها دوباره به عتبات

(عراق) برگردیم، این سخنان از شما ولیعهد ظنی را که از قبل در اسلام خواهی‌تان بوده مع‌الاسف تقویت می‌کند، شما به چه مناسبت در جراید لندن و پاریس از فرنگیان برای زندگی در ایران دعوت می‌کنید؟ پای فرنگی به ایران باز شود که چه شود. این تنبان‌های تنگ و چسبان چیست که بر تن قشون مسلمین می‌کنید. به چه دلیل در دارالسلطنه تبریز چاپخانه زدید و کتاب تاریخ اروپا چاپ می‌کنید؟ که مردم بجای قصص انبیا با اطوار معاش فرنگیان آشنا شوند.

سرانجام، اصرار علما و روحانیون کار را بر من تنگ کرد و چون اجماع خواص و عوام را مشاهده کردیم به جنگی دیگر رضایت دادیم! این جنگ هم چند ماه طول کشید و شکست خوردیم و در ناحیه‌ای میان زنجان و میانه که روس‌ها تا آنجا پیش آمده بودند عهدنامه ترکمانچای منعقد گردید، مطابق این عهدنامه نخجوان و ایروان هم از دست رفت و چون روسیه ما را آغازگر جنگ می‌دانست درخواست غرامت سنگینی هم کرد و تخلیه خاک ایران را به پرداخت اقساط آن غرامت دانست.

امروز هم برخی از هم‌میهنان گرامی ما که در پی جنگ با آمریکا هستند، از دغلکاری آخوندها غافل می‌باشند، به شاهکار سخن عباس میرزا ولیعهد شجاع فتحعلی شاه، قاجار در پایان نوشته‌اش با دقت توجه فرمایید.

من و سربازانم صادقانه تا آخر جنگیدیم، لیک همان آیت‌الله سید محمد مجتهد هنگام محاصره تبریز بدست روس‌ها، دسته‌گل و قربانی سوی روس‌ها می‌فرستاد و خودش به فرمانده روس‌ها گفته بود، ما جانمان از قاجاریه به لب رسیده و می‌خواهیم رعیت دولت روس باشیم!!

این تنها مسلمان‌ها هستند که به تماشای اعدام‌ها می‌روند. و آخر سر هم می‌گویند، حتماً خدا خواسته، کار خدا بی حکمت نیست! عمر هرکسی دست خداست دست ما که نیست.

توضیح و تصحیح

آقای غفار غزنوی زندانی در لاس وگاس که نامه‌اش را در شماره پیش درج کردیم نوشته‌اند نامه مرا بنام غفاری منتشر کرده‌اید، غفار نام کوچک و نام فامیلی من غزنوی است و دو ماه دیگر هم به خاطر حسن رفتار آزاد خواهیم شد. به آقای غزنوی آزادی‌اش را شادباش می‌گوییم.

دین بدون آخوند مانند زین بدون اسب است

خانم‌ها و آقایان مانده از رویه‌ی نخست

در حالی که در گذشته این زشتکاری و در گل و لای غلتیدن‌ها، چنین سابقه نداشت، شما در تمام این سالهای غربت فرصت طلایی داشتید که به‌مشکل واقعی و اصلی ایرانیان بپردازید و آنها را از ته چاهی که گرفتارش آمده‌اند رهایی بخشید ولی این کار را نکردید و از گفتن واقعیت به آن‌ها کوتاهی نمودید، شما کوشندگان فرهنگی و بعضاً سیاسی و عالم و دانا قاعدتاً مشکل اصلی عقب ماندگی ایرانیان را به خوبی می‌دانید اما چرا با این دانایی و داشتن آزادی در این سالها جرأت گفتن آن را نداشتید، که درد آور است به آنهایی هم که پی این کار رفتند به چشم تحقیر و بیگانه نگاه کردید و آنها را تنها گذاشتید.

چه اتفاقی می‌افتاد اگر شما متفق‌القول به ایرانیان می‌گفتید «مشکل ایران سیاسی نیست بلکه فرهنگی است و این گرفتاری از زمانی آغاز شده که یک دین بیگانه به صورت حمله و کشتار بر فرهنگ و اخلاق و سنت‌های بومی ما مستولی شده است، و یکاش به ایرانیان یاد آور می‌شدید مشکل ایران آخوندها هم نیستند بلکه مشکل اصلی ما وجود دین مبین و محترمی است که تا به امروز جز عقب‌ماندگی و خواری در هیچ جای جهان ثمری نداشته است» اگر شما همین چند جمله کوتاه و واقعیت را به مردم میهن خود می‌گفتید و روی سخن خود می‌ایستادید امروز ایرانی دگرگون داشتیم و وضع و روزگار مردم میهن چنین زار نمی‌شد و دیگر شاهد ماندگاری حکومتی انسان‌خوار و انسان‌کش به مدت چهل سال نمی‌گردیدیم و از آن بدتر شاهد کارهای ناشایست و آبرو بر باد ده سینه‌زنی و زنجیرکوبی جوانان ایرانی و برای نخستین بار سینه‌زنی شرم آور خانم‌های مان در خیابان‌ها و شهرهای کشورهای غربی نمی‌شدیم. روشنفکر در جامعه ایران یعنی «منتقد اسلام». چون اسلام دودمانش را به باد داده و کسی که ریشه همه بدبختی‌های ما را نمی‌شناسد و یا می‌شناسد و با آن برخورد علنی نمی‌کند فکر روشنی هم ندارد. مگر می‌شود روشنفکر ایرانی این مهم‌ترین رخداد و ضربه تاریخی بر پیکر میهنش را در حاشیه کارهایش قرار دهد و مردمش را در دام اندیشه پست عمامه داران ضد ایرانی رها کند.

شما اگر هنوز نخواهید لب به سخن بکشاید کشور ما در سیه روزگاری بدتر از این خواهد سوخت مانند تمام کشورهای مسلمان عقب مانده که در ذلت ابدی دست و پا می‌زنند. شما خیلی خوب می‌دانید تا اسلام دین ما باشد پای آزادی و عدالت و دموکراسی

به ایران نخواهد رسید، و ترفند شعارهای جدایی دین از دولت، جدایی دین از سیاست، لائسیته، لائیک، سکولاریسم و دموکراسی همه در یک کشور اسلامی آن هم کشور شیعه‌ای مانند ایران که در هر محله‌اش یک امامزاده دارد و ده‌ها مسجد امری نزدیک به محال است و کارساز نخواهد بود. و در دولت و مجلسی که اکثریت نمایندگان مسلمان خواهند بود، نظارت اسلامی قدرتمند و ترسناکی همیشه در بالای سر مسایل وجود خواهد داشت. ما با این شعارها یا خودمان را گول می‌زنیم یا ملت‌مان را.

شما نامداران اگر مسالهی ایران برایتان مهم باشد که حتماً است باقیمانده عمر گرانمایه خود را در این راه ملی و مقدس بکار گیرید و میهن‌تان را از قید اسلام آزاد نمایید، اسلام که برود آخوندها نیز خودبخود خواهند رفت و این کار مهم را با یک دست و دودست و آن چند نفری که به‌سختی و بطور پراکنده در این راه گام برمی‌دارند نمی‌توان به ثمر رسانید و باید همگی دست به‌دست هم داده این پیکر به تعفن فتاده و این کورک به جراحی رسیده را از جلوی پای مردم خوب ولی ناآگاه ایران برداریم. کار نخست هر ایرانی و هر روشنفکر ایرانی رهایی ملت ایران است از دست اسلامی که با حمله و کشتار به میهن ما مستولی شده و اینک به ویرانی کامل آن برخاسته و برای از بین بردن تمام داشته‌های آن به شدت می‌کوشد.

روشنفکران اسپانیا به این کار دست زدند و به پیروزی رسیدند چرا شما موفق نشوید. کوتاهی بیشتر در این راه منجر به از دست رفتن غیرت و حمیت ملی و حتا یک پارچگی ارضی ایران خواهد شد، و دریغ است ایران که ویران شود و به راه کشورهایمانند امپراتوری‌های بزرگ کلد و آشور به تاریخ بپیوندد. هنوز دیر نشده اگر هر کدام از شما گرامیان یک میرزا قاقان کرمانی و یک احمد کسروی و یک صادق هدایت گردید که امروزه، روزگار امن‌تر و آسان‌تری از زمان آن‌ها دارید. اقدام همگانی شما بدون تردید ایران را نجات خواهد داد.

اگر شما مجدانه به این کار حیاتی دست نزنید که یک ضرورت تاریخی است هیچ بیگانه‌ای نمی‌تواند مردم را از این مرداب رها سازد و برای نسل‌های بعدی شاید ۱۴۰۰ سال دیگر به‌درازا بکشد که در آن زمان دیگر چیزی به نام ایران در گیتی باقی نخواهد ماند. با آرزوی تندرستی و دلشادی برای شما عزیزان ملتی که در سخت‌ترین روزگار خود دست و پا می‌زنند و شما می‌توانید با رستخیز ایرانی خود آنها را برای همیشه نجات دهید، امیدواریم این نامه را یک برخورد شخصی با خود نپندارید و رسانه‌های ملی و مردم

نامه ی وارده

شماها خجالت نمی کشید که به مولانا بی احترامی و انتقاد می کنید؟ من با مولانا خدا را شناختم، من با مولانا اسلام واقعی را شناختم، من با مولانا حضرت علی را شناختم. شما دو جلسه بیاید به کلاس های درس مولانای آقای «ص» در لس آنجلس تا عشق مولانا را به خاندان نبوت و امیرالمؤمنین بشناسید. کلاس های مولانا همه جا لبریز از دانشجو و عاشقان اوست، تمام خانم های فهمیده و با سواد به این کلاس ها می آیند ما با مولانا درس زندگی و محبت را می آموزیم، هفته دیگر هم تمام کلاس ما با هزینه استاد (ص) ما را می برند چین. شوهر من بیداری شما را می خواند و مرتباً به من تق می زند که بیا و ببین راجع به مولانا چی نوشته اند و مرا از رفتن به کلاس مولانا منع می کند. آدرس شما را از روی بیداری که برای شوهرم می فرستید برداشتم تا این نامه را برایتان بفرستم و بگویم دست از سر مولانا بردارید. خاطرتان جمع که مخالفت شما با مولانا هیچ اثری در ما ندارد و ده ها کلاس مانند کلاس ما در لس آنجلس و اورنج کانتی و سندیاگو دایر است و پُر است از خانم های دکتر و وکیل و مهندس. و چند ده تا از این نوع کلاس ها در مراکز فرهنگی این کشور دایر است و ایرانی ها آن کلاس ها را پُر کرده اند. خداوند شما را به راه راست هدایت فرماید. شهین - ف

با درود به خانم شهین برای این نامه جانگداز و هشدار دهنده! متأسفانه درست می فرمایید، شما خانم ها تا دیروز در مساجد به خدمت خداوند می رفتید و امروز در خرابات خداوند کمر به خدمت شما بسته است.

من مسلمان، ولیعهد عربستان تمام اسلام را تحویل جمهوری اسلامی ایران دادم و خود را کم کم از شر این دین رها می کنم، و پزشکان ما شب عاشورا در لس آنجلس قرآن سرگرفته زار زار برای مرگ حسین گریه می کنند. اسلام مغز ما را پوک کرد و رفت.

ائمه اطهار! تا زنده بودند آدم می گشتند، فکر می کنید حالا پس از مرگشان که بیشتر هم به مسمومیت بود درد آدم ها را شفا می دهند؟!!

دوست آن را چاپ کنند تا به گوش همه خانم ها و آقایان و مردم ایران برسد، شاید کسانی از آنها به این پیکارگرایش یابند با احترام دکتر محمد علی مهر آسا پژوهشگر - نویسنده
دکتر احمد ایرانی پژوهشگر - نویسنده
اسماعیل وفا یغمایی شاعر - سخنور - کوشنده سیاسی
سرور سهیلی شاعر - برنامه ساز رادیو و تلویزیون
دکتر روزبه آذربزین - پژوهشگر - نویسنده و مدیر سایت پیام آزادگان محمد خوارزمی پژوهشگر - مترجم زبان انگلیسی
بزرگ امید نویسنده - پژوهشگر - کوشنده سیاسی
سیامک مهر (پور شجره) نویسنده - کوشنده سیاسی
دکتر دانا شیرازی نویسنده - استاد دانشگاه انگلستان
سیاوش لشگری نویسنده، شاعر و مدیر ماهنامه بیداری
و امضای همه ی جانباختگان راه آزادی ایران از قلب هزار و چهارصد سال تاریخ خونبار آن.

عاشورا ول کن این ملت نیست

سرمان را می چرخانیم دوباره عاشورا آمده است و دشمنان ایران را سرگرم و خوشحال می کند که از احساسات مادی پرست هم میهنان ما سود ببرند و بخاطر شام مجانی به مدت ۱۲ شب دلی از عزا در آورند و آخر سر هم قرآن سرگرفته زار زار برای یک گردن کلفت عرب که قرن ها پیش در کشور خودش به دست فامیل خودش در اثر نابخردی خودش با هفتاد و دو نفر زن و کودک رفته به جنگ چند هزار لشگر یزید (از بستگان نزدیکش) گشته شده است، از نابخردی این مرد آنکه در یک جنگ جدی زن و بچه اش را هم که گویی می خواهند به پیک نیک خانوادگی بروند همه را به گشتن داده است، چون خود او می دانسته احتمالاً در این جنگ گشته خواهد شد، شب پیش از جنگ هم آقا می رود حمام و موهای پایین تنه اش را می تراشد تا حوری ها در لحظه ورودش به بهشت هورا بکشند!

یک داستان مسخره برای مردمان مسخره که نادانی آنها یک کشور را به لبه نیستی برده است. ما بدینوسیله انزجار خود را از انجام این مراسم شرم آور ابراز می داریم.

آخوند ها سرفعلی ادیان خود هستند ۲

بقره ۲۹ اول زمین را آفریدم بعد آسمان را (جمیعاً)
نازلات ۳۰ - ۲۷ اول آسمان را آفریدیم بعد زمین را (والارض)
شمس صلواتی

از کتاب تمدن و فرهنگ ایران
نوشته دکتر فرهنگ مصور رحمانی

ادیان و باورهای مذهبی پیش از اسلام در ایران

ادیان عمده ایرانیان پیش از اسلام عبارت بودند: از زروانی (۲۰۰۰ - ۱۵۰۰ پیش از میلاد)، مجوسی (۱۵۰۰ - ۱۰۰۰)، میتراپی (۱۰۰۰ - ۷۰۰)، زرتشتی (۸۰۰ - ۶۰۰)، مانوی (۲۱۶ میلادی) و مزدکی (نیمه دوم قرن پنجم میلادی).

نقاط مشترک این ادیان عبارت بودند از:

* خدای خوبی نمی تواند هم زمان با خدای بدی هم باشد.
* انسان عمدتاً مختار آفریده شده و نقش اساسی او کمک به خدای خوبی است برای مبارزه با بدی ها.

* تاکید استفاده از خرد، سخت کوشی، شادی و آزادگی در زندگی روزمره.

* هرگونه تقلید کورکورانه و خلاف گویی و دروغ گفتنی در میان پیروان این ادیان منفور بوده.

و بالاخره اینکه خوبی به خاطر نفس خوبی اهمیت دارد نه به دلیل دریافت پاداش. و البته این مذاهب نیز چون همه مذاهب خالی از خرافات و نقاط ضعف نبودند. در بین آنها بدون تردید دین زرتشتی از مزایای بهتر و بیشتری برخوردار بودند.

858-320-0013

راه تماس با ما

bidari2@hotmail.com

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

سیاوش عبقری

سلام و زهر مار

در جایی خوانده ام، دروغ می گویند سلام سلامتی می آورد، سلام یعنی تسلیم شدن یا تسلیم بودن. خود تازی ها هنگام دیدن همدیگر به هم سلام نمی گویند، آنها برای سلام از واژه اهلا و سهلا یا اهلا و سهلا مرحبا استفاده می کنند.

سلام از کجا آمده، منتسب است به دکتر عبدالحسین زرینکوب مورخ نامدار ایران که نوشته، در زمان یورش اعراب، ایرانی ها شکست خورده در کوچه و خیابان هنگام برخورد با یک فرد عرب از ترس جان و نخوردن تازیانه هنگامی که از کنار عرب ها می گذشتند، دستان خود را به علامت تسلیم بالا می بردند و می گفتند سلام، یعنی من تسلیم شما هستم کاری به کار من نداشته باشید. امروز پس از ۱۴۰۰ سال که از حمله اعراب می گذرد آثار آن حمله در مغز و دل ایرانی بر جا مانده است و بجای درود که پیش از آمدن اسلام، ایرانی ها هنگام دیدن به همدیگر می گفتند سلام می گوئیم، یعنی هنوز ابراز تسلیم شدن می کنیم و می پذیریم که ما همچنان متاسفانه تسلیم اعراب هستیم. درود گفتن بجای سلام کردن نشانگر آن است که امروز ما دیگر تسلیم فرمان و رأی اعراب مهاجم نیستیم.

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. BOX 22777
San Diego CA 92192
U.S.A